

نشانه‌شناسی جغرافیای سیاسی و انسانی

در اندیشه‌های امام خامنه‌ای (مدظله)

ابراهیم متقی^۱

چکیده:

محور اصلی اندیشه‌های جغرافیای سیاسی و انسانی امام‌خامنه‌ای را باید در ترسیم نشانه‌های استعمار و الگوهای مقابله با سازوکارهای قدرت بازیگران مؤثر در نظام جهانی تبیین نمود. ایشان بر این اعتقادند که نه‌تنها نقشه ژئوپلیتیکی جهان توسط قدرت‌های بزرگ تبیین و ترسیم گردیده است، بلکه چنین بازیگرانی به‌عنوان محور اصلی کنش در ترسیم جغرافیای انسانی و سیاسی جهان ایفای نقش می‌کنند. مقابله با اروپامداری و غرب‌گرایی را باید محور اصلی اندیشه سیاسی و ژئوپلیتیکی امام‌خامنه‌ای دانست.

مقابله با اروپاگرایی در قالب اندیشه‌هایی درباره نقد سیاست جهان معنا پیدا می‌کند. شکل‌بندی‌های قدرت در سیاست جهانی به‌گونه‌ای سازماندهی گردیده که کنترل حوزه‌های ژئوپلیتیکی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. درباره اروپامداری و غرب‌گرایی در سیاست بین‌الملل رویکردهای مختلفی ارائه شده است. برخی از پژوهشگران از جمله «سمیر امین» بر این اعتقادند که اروپامداری اساساً یک پدیده فرهنگی است. برخی از نومارکیست‌های انتقادی در تحلیل مدرنیته و فرایندهای تحول در اقتصاد جهانی، اروپامداری را خصیصه رونیایی نظام سرمایه‌داری تلقی می‌نمایند.

^۱ استاد دانشگاه تهران

نگرش دیگری نیز درباره نشانه‌های غربمداری نظام جهانی با رویکرد ژئوپلیتیکی ارائه شده است. به‌طور کلی باید بر این موضوع تأکید داشت که رهیافت ژئوپلیتیکی قدرت در تبیین اعتبارسنجی کشورها در نظام جهانی در سال‌های بعد از جنگ سرد از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. مقابله با غرب‌گرایی و اروپاگرایی در فضای ژئوپلیتیکی ایجاب می‌کند که زمینه‌های لازم برای مقابله با قالب‌های گفتمانی قدرت‌های بزرگ تنظیم گردد.

واژگان کلیدی:

هندسة قدرت، نظام جهانی، اروپامداری، آسیای جنوب غربی، خاورمیانه، موازنه منطقه‌ای.

مقدمه

تبیین ژئوپلیتیک مقاومت زیربنای اندیشه سیاسی امام‌خامنه‌ای است. چنین رویکردی را باید بخشی از اندیشه انتقادی نسبت به سازوکارهای کنش ژئوپلیتیکی جهان غرب در محیط پیرامونی دانست. اگر ژئوپلیتیکی نظام جهانی براساس رهیافت قدرت سازماندهی شود، اندیشه‌های ژئوپلیتیکی امام‌خامنه‌ای نمادی از الگوی مقاومت تلقی می‌شود. چنین نگرشی را باید انعکاس مقابله در برابر سیاست امنیتی جهان غرب در برخورد با «جبهه مقاومت» در نظام بین الملل دانست.

چنین رویکردی از زمانی اهمیت راهبردی پیدا کرد که سازوکارهای کنش «جنگ پیش‌دستانه» جورج بوش برای امریکا مخاطرات امنیتی بوجود آورد. تهدیدات امنیتی فراروی کشورهای صنعتی و جهان غرب از زمان شکل‌گیری اقدامات نظامی پر دامنه امریکا در کشورهای افغانستان و عراق افزایش یافت. چنین تهدیداتی منجر به ظهور «بحران‌های امنیتی» برای ایالات متحده و همچنین «بحران انعکاسی» برای سایر کشورهای جهان غرب گردیده است.

کشورهای جهان غرب برای مقابله با چنین فرایندی، مبادرت به کاربرد سازوکارهای جدید کنش امنیتی و راهبردی در کشورهای مختلف نمودند. از سال 2008 به بعد انگیزه ایالات متحده برای کاربرد قدرت نرم علیه کشورهای جبهه مقاومت افزایش یافت. چنین فرایندی را باید انعکاس ضرورت‌های راهبردی جدید ایالات متحده و سایر کارگزاران نظام جهانی علیه کشورهای دانست که در جبهه مقاومت قرار دارند. اگر ایالات متحده و یا سایر بازیگران از سازوکارهای مربوط

به «ژئوپلیتیک سلطه» در برخورد با ایران و یا سایر کشورهای آسیای جنوب غربی استفاده نمایند، در آن شرایط زمینه برای شکل گیری و گسترش تهدیدات نرم افزاری بوجود می‌آید.

به این ترتیب، تهدیدات نرم را باید انعکاس کاربرد قدرت نرم توسط ایالات متحده و سایر کشورهای جهان غرب در برخورد با نیروهای اجتماعی و دولت‌هایی دانست که در زمره بازیگران و کارگزاران جبهه مقاومت در سیاست بین الملل محسوب می‌شود. از سال 2008 به بعد، الگوی کنش راهبردی کشورهای جهان غرب در برخورد با ایران و بازیگران سیاسی منطقه ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی، آسیای مرکزی، خلیج فارس و شرق مدیترانه با تغییرات الگویی و کارکردی روبرو گردید. کارگزاران جدید امریکا در حوزه‌های امنیتی، دفاعی، اطلاعاتی، دیپلماتیک و راهبردی تلاش نمودند تا از ابزارها و نشانه‌های قدرت نرم در برخورد با سوژه‌های فراروی خود بهره‌گیری نمایند.

ژئوپلیتیک سلطه که براساس مؤلفه‌های قدرت سازماندهی شده است را باید به عنوان نماد اصلی راهبرد امنیتی امریکا در برخورد با بازیگرانی تلقی می‌گردد که از جایگاه سیاسی مناسب در محیط امنیتی جبهه مقاومت برخوردارند. در تبیین ضرورت کاربرد قابلیت‌های راهبردی امریکا، بسیاری از کارگزاران دفاعی و راهبردی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما تاکید داشته‌اند. از جمله این افراد می‌توان به رویکرد چاک هاگل وزیر دفاع ایالات متحده اشاره داشت. نامبرده در 9 می 2013 این موضوع را مطرح نمود که بهترین گزینه امنیتی امریکا برای مقابله با قابلیت هسته‌ای جمهوری اسلامی و حل بحران سوریه، بهره‌گیری از سازوکارهای کنش غیرنظامی می‌باشد.

در چنین شرایطی است که ضرورت مقابله با «ژئوپلیتیک سلطه» قدرت‌های بزرگ در دستور کار سیاست خارجی، راهبردی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است. مقابله با تهدیدات نرم به عنوان زیربنای اندیشه دفاعی و راهبردی امام خامنه‌ای محسوب می‌شود. چنین رویکردی را می‌توان بخشی از الگوی کنش نامتقارن ایران در مقابله با تهدیداتی دانست که طی سال‌های 1368 به بعد در مقابله با جمهوری اسلامی سازماندهی شده است. در سال‌های دهه اول انقلاب اسلامی، شاهد کاربرد سازوکارهای قدرت سخت افزاری از جمله «اقدامات نظامی مستقیم» امریکا، «جنگ نیابتی» عراق علیه ایران و کنش امنیتی گروه‌های ضد حکومتی در قالب «جنگ کم شدت» می‌باشیم.

الگوهای کنش راهبردی امریکا علیه ایران در سال‌های دهه 1990 که مقارن با پایان جنگ سرد می‌باشد، با تغییرات بنیادین روبرو گردیده است. تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل، زمینه‌های تغییر در الگوی راهبردی امریکا در برخورد با ایران را بوجود آورده است. طرح موضوعاتی همانند: جنگ نرم، ناتوی فرهنگی و تهدید نرم را باید به عنوان نشانه‌هایی دانست که ضرورت مقابله با تهدیدات ناشی از ژئوپلیتیک سلطه در نظام جهانی را منعکس می‌سازد. چنین نشانه‌هایی بخشی از اندیشه ژئوپلیتیکی امام‌خامنه‌ای محسوب می‌شود.

1. کلیات پژوهش

در این مقاله تلاش می‌شود تا رهیافت امام‌خامنه‌ای درباره جغرافیای انسانی و سیاسی نظام جهانی تبیین گردد. براساس چنین رویکردی، کشورهای در حال توسعه می‌بایست زمینه‌های لازم برای گزار از قالب‌های گفتمانی ژئوپلیتیکی را فراهم آورند. در این فرایند، امام‌خامنه‌ای رویکرد معطوف به بازسازی نقشه سیاسی در قالب آموزه‌های گفتمانی را مورد تأکید قرار داده‌اند. از سوی دیگر، ایشان بر این موضوع تأکید دارند که لازم است تا روندهای جدیدی از مشارکت سیاسی و بین‌المللی بازیگران برای مقابله با «شرق‌شناسی» جهان غرب ایجاد گردد.

جغرافیدانان از دهه 1960 به بعد ادبیات سیاسی و بین‌المللی خود را در قالب مفاهیم مطالعات ژئوپلیتیکی تولید نموده‌اند. از آنجایی که بخش قابل توجهی از ژئوپلیتیسین‌ها دارای رویکرد غرب‌محور بوده‌اند، بنابراین تلاش نمودند تا دیدگاه‌های جهان‌گرایانه از ماهیت فضای جغرافیایی را ارائه دهند. در این ارتباط سه رهیافت از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. رهیافت اول مبتنی بر سازماندهی نظام جهانی چندقطبی و چندمرکزی بوده است. وقتی که در اندیشه‌های ژئوپلیتیکی جهان‌گرایانه از رویکرد چندمرکزی صحبت به عمل می‌آید، به مفهوم آن است که جهان غرب در درون خود حوزه‌های متنوعی از منافع راهبردی را سازماندهی کرده است.

رهیافت دوم، در قالب نظام جهانی متمرکز شده بر پایه مؤلفه‌های اقتصادی بوده است. چنین رویکردی به مثابه آن است که اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند حوزه‌های مختلف قدرت را در مناطق مختلف جغرافیایی سازماندهی کند. تقسیم بین‌المللی کار، سرمایه، تولید و مصرف را باید به عنوان انعکاس ضرورت‌های

ژئوپلیتیکی نظام جهانی متمرکز شده اقتصادمحور دانست. توسعه نظام سرمایه‌داری زمینه‌های لازم برای دگرگونی در شکل‌بندی‌های جغرافیای امنیتی را به‌وجود آورد.

رهیافت سوم را باید در قالب فرایندهای ژئوپلیتیکی جامعه‌محور مورد ارزیابی قرار داد. در این رویکرد مؤلفه‌های هویتی، اجتماعی، فرهنگی و هنجاری از اهمیت بیشتری برخوردار است. به‌طور کلی در نگرش ژئوپلیتیکی جامعه‌محور، قدرت ماهیت چندبعدی، چندمرکزی و چندسطحی پیدا می‌کند. دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی در دوران بعد از جنگ سرد را باید در قالب تحولات اجتماعی در نظام ژئوپلیتیکی مورد ملاحظه قرار داد. در این ارتباط، مناطق ژئوپلیتیکی با نیروهای اجتماعی، دولت‌ها، پیمان‌های منطقه‌ای و نهادهای بین‌المللی خود را متوازن می‌سازد. آنچه در قالب بحران‌های اجتماعی با رویکرد هویتی، مذهبی و سیاسی در کشورهای آسیای غربی شکل گرفته است را باید انعکاس‌پویایی‌های درونی فرایندهای ژئوپلیتیکی جامعه‌محور دانست.

1-1. چارچوب نظری پژوهش

در این پژوهش تلاش می‌شود تا از «رهیافت هندسه جدید قدرت جهانی» و پیوند آن با «رهیافت ائتلاف ضدنظام سلطه» استفاده شود. دو رویافت یادشده را می‌توان در اندیشه و رویکرد سیاسی و ژئوپلیتیکی امام‌خامنه‌ای مورد ملاحظه قرار داد. علاوه بر چنین نگرشی می‌توان رویافت‌های دیگری را نیز از سوی سایر نظریه‌پردازان مورد ملاحظه قرار داد. نظریه‌پردازانی که هر یک توانسته‌اند بخشی از ادبیات جغرافیای انسانی و سیاسی ضدنظام سلطه را سازماندهی نمایند.

1-2. ادبیات و پیشینه پژوهش

اگرچه در ارتباط با رویافت مقابله با هندسه قدرت غرب‌گرا، رویکردهای از سوی امام‌خامنه‌ای ارائه شده است اما در این ارتباط رویکردهای دیگری نیز از سوی نظریه‌پردازان ضدنظام سلطه ارائه شده است. اولین رویافت انتقادی نسبت به سه رویافت گذشته ماهیت نئومارکسیستی داشت. «پیتر تیلور» و «امانوئل والرشتاین» رویافت‌های خود را در قالب ژئوپلیتیک منازعه جهانی تنظیم نمودند. آنان مبادرت به تبیین مدل ژئوپلیتیکی جدیدی نمودند که مبتنی بر رویافت شمال-جنوب بوده است.

چنین نگرشی در مقابل «رہیافت قلب جهان» مکیندر استنباط شده در حالی که تغییراتی را در آن به وجود آوردند. مکیندر نگرش شرق - غرب را محور اصلی تحلیل ژئوپلیتیکی خود قرار داد، در حالی که والرشتاین و تیلور از مدل شمال - جنوب برای نقد الگوهای ژئوپلیتیکی نظام جهانی و ساختار چندمرکزی بهره گرفته است. رویکرد ژئوپلیتیکی نظم نوین جهانی که معطوف به تلاش سازمان یافته برای هژمونی آمریکایی بوده است را باید یکی از شاخص های بنیادین چنین رویکردی در نظام سیاسی بین المللی دانست.

در واکنش به چنین نگرشی، زمینه برای ظهور رهیافت جدیدی با عنوان «ژئوپلیتیکی آنارشی» از سوی «رابرت کاپلان» ارائه شد. کاپلان تلاش داشت تا موضوع مربوط به قدرت جهانی آمریکا را در قالب دو حوزه ژئوپلیتیکی «شمال ثروتمند» و «جنوب شورشی» تقسیم نماید. کاپلان بر ضرورت ترسیم تصویری از ناآرامی های در حال تغییر دائمی کشورهای مختلف تأکید داشت.

به همین دلیل است که نگرش کاپلان را برخی از نظریه پردازان در قالب ژئوپلیتیک ناآرامی و شورش تبیین می کنند. در سال 1993، «ساموئل هانتینگتون» نظریه برخورد تمدن ها را در قالب رهیافت ژئوپلیتیک فرهنگی و تمدنی تبیین نمود. نامبرده بر این اعتقاد بود که منابع بنیادین منازعه در جهان بعد از جنگ سرد ماهیت فرهنگی، تمدنی و هویتی دارد. چنین رویکردی بر اساس اندیشه های ژئوپلیتیکی امام خامنه ای به عنوان تابعی از نشانه شناسی تعارض جهان غرب با جهان اسلام محسوب می شود.

در اندیشه های شرق شناسانه نظریه پردازان مربوط به کشورها و بازیگران مسلط در سیاست جهانی، نشانه هایی از جغرافیای سیاسی منازعه مشاهده می شود. هانتینگتون بر این اعتقاد بود که خطوط گسل میان تمدن ها را خطوط نبرد تشکیل می دهند. بر اساس چنین نگرشی در فصل هفتم کتاب «برخورد تمدن ها و بازسازی نظام نوین جهانی» بر این موضوع تأکید می کند که بهترین گزینه راهبردی جهان غرب آن است که بتوان زمینه های رویارویی گروه های تمدنی را به وجود آورد.

بر اساس چنین نگرشی بود که رهیافت تکفیری در برابر رهیافت مقاومت در درون گفتمان اسلام سیاسی ظهور پیدا کرد. چنین فرآیندی دوران رشد و تکامل خود را در سال های 2006 - 1996 طی نموده و از سال 2007 زمینه رویارویی گروه های فرهنگی و هویتی بین تمدنی به وجود آمد. چنین الگویی را می توان

به‌عنوان نمادی از تجزیه جبهه مقاومت و رویارویی نیروهای دانست که در قالب ادبیات اسلام سیاسی می‌توانستند مشکلاتی را برای هژمونی جهان غرب ایجاد نمایند. اگرچه هر یک از رهیافت‌های یادشده بر نشانه‌ها و شاخص‌های خاصی از معادله قدرت تأکید دارد، اما تمامی رویکردها را باید در قالب پارادایم ژئوپلیتیکی غرب‌محور تبیین نمود.

در چنین شرایطی رهیافت هندسه ژئوپلیتیک جدید نظام جهانی براساس رویارویی جبهه مقاومت و نظام سلطه در سال‌های دهه 1380 از سوی رهبری جمهوری اسلامی ایران ارائه گردید. رویکرد ایشان را باید در قالب مقاومت در برابر فرادستی نظام جهانی غرب‌محور تبیین نمود. چنین رویکردی ماهیت معنانشناسانه، هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دارد. بیان چنین نگرشی به‌مفهوم آن است که اولاً: نظام فرادستی جهان غرب در شرایط افول قرار دارد. ثانیاً: نشانه‌های فرهنگی فرادستی نظام مسلط غرب‌مدار با چالش بازیگران هویتی روبه‌رو شده است. ثالثاً: لازم است تا قالب‌های معنایی و مفهومی جدیدی به‌کار گرفته شود که منجر به عبور از مفاهیم مشروعیت‌بخش نظام جهانی غرب‌محور گردد.

1-3. سؤال اصلی پژوهش

در این مقاله بر رهیافت امام‌خامنه‌ای درباره نشانه‌شناسی جغرافیای سیاسی و انسانی تأکید شده است. بر این اساس می‌توان سؤال اصلی پژوهش را در قالب گزاره پرسشی زیر تبیین نمود:

«شکل‌بندی جغرافیای سیاسی و انسانی در نظام جهانی بر اساس نگرش امام خامنه‌ای دارای چه ویژگی‌هایی بوده و چه الگوی رفتاری باید در ارتباط با آن مورد توجه قرار داد؟»

1-4. فرضیه اصلی پژوهش

از آنجایی که امام‌خامنه‌ای تاکنون رویکردهای مختلفی در ارتباط با چگونگی مقابله با نظام جهانی را مورد تأکید قرار داده‌اند، از این‌رو می‌توان زیرساخت اندیشه‌های ژئوپلیتیکی ایشان را نیز براساس چنین شاخص‌هایی مورد توجه قرار داد. در این ارتباط، فرضیه اصلی پژوهش را باید در قالب گزاره و عبارت ذیل تبیین نمود:

«شکل‌بندی جغرافیای سیاسی و انسانی نظام جهانی در اندیشه‌های امام‌خامنه‌ای معطوف به «بازسازی هندسه قدرت نظام جهانی» و همچنین «ائتلاف ضدنظام سلطه» می‌باشد». با توجه به چنین نگرشی است که ضرورت بازتولید اندیشه‌های ژئوپلیتیکی درباره سیاست جهانی مورد تأکید قرار می‌گیرد. به این ترتیب، رهیافت مسلط در اندیشه‌های امام‌خامنه‌ای را باید در قالب «ژئوپلیتیک مقاومت» مورد ملاحظه قرار داد.

2. الزامات الگوسازی در کنش ژئوپلیتیکی امام‌خامنه‌ای

الگوسازی یکی از ضرورت‌های تبیین رفتار سیاسی و سیاست خارجی کشورها محسوب می‌شود. واحدهای سیاسی که از کنش سازمان‌یافته در رفتار بین‌المللی برخوردار باشند و یا اینکه از رهیافت‌های ایدئولوژیک برخوردار شوند، عموماً دارای نشانه‌های کنش الگویی در رفتار سیاست خارجی می‌باشند. هرگونه الگوسازی نیازمند آن است که درک دقیقی نسبت به ساختار قدرت و بازیگران مؤثر در حوزه کنش سیاسی و سیاست خارجی وجود داشته باشد. از سوی دیگر، الگوسازی نیازمند درک دقیق اولویت‌های رفتاری بازیگران در سیاست بین‌الملل می‌باشد.

با توجه به چنین مؤلفه‌هایی، می‌توان چگونگی الگوسازی در کنش سیاسی را براساس رهیافت‌های ارائه‌شده در حوزه سیاست خارجی تبیین نمود. در این ارتباط، نظریات مختلفی در تبیین چگونگی کنش بازیگران در حوزه سیاست خارجی کشورها ارائه شده است. هر یک از رهیافت‌های نظری، شکل خاصی از الگوسازی در سیاست خارجی را مورد توجه قرار می‌دهد. به‌طور کلی می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که الگوهای کنش سیاست خارجی با رهیافت‌های ارائه‌شده از سوی نظریه‌پردازان و یا کارگزاران سیاست خارجی ارتباط مستقیم دارد.

2-1. رهیافت‌های اثرگذار در روند الگوسازی سیاست خارجی

هرگونه فرایند الگوسازی در تبیین کنش سیاسی و سیاست خارجی بازیگران بدون توجه به قالب‌های نظری و رهیافت‌های تئوریک امکان‌پذیر نمی‌باشد. در این ارتباط، چند رهیافت کلاسیک از سوی نظریه‌پردازان سیاست خارجی وجود دارد که هر یک بر نقش یکی از مؤلفه‌های سیاسی، ساختاری، نهادی و بین‌المللی تأکید دارند. در این ارتباط، نشانه‌ها و ضرورت‌های الگوسازی در سیاست خارجی جمهوری

اسلامی نیز بر اساس اسناد فرادستی مورد توجه قرار می‌گیرد.

نخبه‌گرایان بر این اعتقادند که فرایندهای سیاست خارجی عمدتاً تحت تأثیر الگوهای رفتاری، تصمیمات و همچنین نشانه‌های ادراکی است که مورد توجه رهبران نظام سیاسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، آنان بر این امر تأکید دارند که «خروجی»¹ سیاست خارجی کشورها توسط رهبران سیاسی اتخاذ می‌شود. این گروه از نظریه‌پردازان، برای سایر مؤلفه‌های تأثیرگذار کشورها نقش چندانی قائل نمی‌باشند.

گروه دوم تحلیل‌گران سیاست خارجی بر نقش «ساختار سیاسی»² تأکید دارند. آنان این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهند که هرگونه کنش نخبگان سیاسی در چارچوب ساختار حکومتی انجام می‌شود. بنابراین آنان برای نهادهای سیاسی و ساختارهای حکومتی اصالت بیشتری در مقایسه با نخبگان سیاسی قائلند. به‌طور کلی، ساختارگرایان این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهند که رفتارهای سیاسی و سیاست خارجی کشورها بیش از آن که تحت تأثیر مؤلفه‌های سیاسی و یا اراده نخبگان قرار گیرد؛ انعکاس شاخص‌های مربوط به ساختار سیاسی کشورها است.

در چنین نگرشی هر ساختار سیاسی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر نظام‌های سیاسی و حکومتی متمایز می‌کند. در بین رهیافت‌های متعدد سیاست بین‌الملل، رئالیست‌ها عمده‌ترین نظریه‌پردازان ساختارگرا محسوب می‌شوند که قائل به اصالت نظام‌های سیاسی و ساختارهای حکومتی‌اند. به این ترتیب آنان تلاش دارند تا «دولت ملی»³ را به عنوان مرجع اصلی تصمیم‌گیری سیاسی و حکومتی در روندهای سیاست خارجی به‌شمار آورند.

گروه سوم که تلاش دارد تا سیاست خارجی را بر اساس «رهیافت‌های نظام‌مند»⁴ تحلیل نماید؛ به مجموعه «واقع‌گرایی جدید»⁵ تعلق دارد. این گروه عمدتاً تحت تأثیر آرای «کنث والتز»⁶ است. چنین مجموعه‌هایی هرگونه رفتار سیاست خارجی را تابعی از شاخص‌های سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند. واقع‌گرایان

1. output

2. political structure

3. nation-state

4. systematic approaches

5. Neo-realism

6. Kenneth Waltz

ساختاري تلاش دارند تا فرايندهاي سياست خارجي کشورها را براساس شاخص‌هاي عمومي نظام بين‌الملل مورد تحليل قرار دهند. به‌طورکلي کنث والتز هيچ‌گونه اصالتي براي ساخت‌هاي دروني و نخبگان سياسي قائل نيست. وي در تحليل خود جايگاه ويژه‌اي را براي نظام بين‌الملل در نظر مي‌گيرد. به‌اين‌ترتيب، اگر تغييرات ساختاري در سياست بين‌الملل ايجاد گردد، طبيعي است که فرايندهاي سياست خارجي با تغييراتي روبرو مي‌شود.

يکي ديگر از الگوهاي نظريه‌پردازي در سياست خارجي براساس «پيش‌مورد بررسي و تحليل قرار گيرد. رويکرد روزنا ماهيتي نظريه»¹ جيمز روزنا² ترکيبي دارد؛ از يك سو بر نشانه‌هاي فردي در رفتار سياست خارجي تاکيد مي‌کند و از سوي ديگر به ساختار سياسي و نيز مجموعه‌هاي بوروکراتيك اصالت مي‌دهد. روزنا همچنين ساختار نظام بين‌الملل را نيز به‌عنوان يکي از شاخص‌هاي تعيين‌کننده در رفتار سياسي و سياست خارجي مورد ملاحظه قرار مي‌دهد. در نظريه «جيمز روزنا» همان گونه که ساختار نظام بين‌الملل مي‌تواند بر جهت‌گيري سياست خارجي و رفتار سياسي واحدهاي حکومتي تأثيرگذار باشد، شاخص‌هاي ديگري همانند نخبگان سياسي، ساختار بوروکراتيك، نظام اجتماعي، احزاب سياسي و به‌طورکلي ساختار داخلي حکومت نيز مي‌تواند فرايندهاي سياست خارجي کشورها را تحت تأثير قرار دهد.

«چارلز کاکلي» معتقد است که روزنا، سازماندهي نسبتاً کمايي از فرايندهاي سياست خارجي ارائه داده است. وي مي‌نويسد:

«جيمز روزنا، دانشمند علوم سياسي، بر اين باور است که تمام نيروهاي بالقوه نافذ در سياست خارجي کشورها را، مي‌توان در پنج گروه جاي داد: محيط خارجي، محيط اجتماعي کشور، عرصه حکومتي که در آن سياست گذاري انجام مي‌گيرد، نقش‌هاي به عهده گرفته شده توسط سياست‌گذاران و خصوصيات فردي نخبگان سياست‌گذار خارجي... روند سياست گذاري چيزي است که درون نهاده‌ها (عوامل پنج‌گانه) را تبديل به برون داده‌ها (تصميمات و سياست‌گذاري‌ها) مي‌کند.

لازم به توضيح است که علاوه بر جيمز روزنا نظريه‌پردازان ديگري نيز از الگوهاي ترکيبي در تبیین سياست خارجي استفاده کرده‌اند. از جمله اين افراد مي‌توان به روح‌الله رمضاني اشاره کرد. وي در زمره آن گروه از نظريه‌پردازاني

1. Pre-theory

2. James Rosenau

است که از سال 1965 تاکنون در دانشگاه‌های امریکا به مطالعه سیاست خارجی ایران مشغولند. وی تئوری «تعامل سه‌جانبه پویا»¹ را در تبیین سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار داده است. هیچ‌یک از تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران نمی‌توانند نقش روح‌الله رضوانی را در مطالعات ممتد و همه‌جانبه سیاست خارجی ایران نادیده بگیرند. وی مؤلفه‌های مربوط به ساختار داخلی و همچنین ساختار نظام بین‌الملل را به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده در رفتار سیاست خارجی کشورها مورد ملاحظه قرار می‌دهد. بنابراین از نظر رضوانی، بین دو حوزه یادشده، همواره نشانه‌هایی از «کنش متقابل» وجود دارد.

در این مقاله تلاش می‌شود تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس رهیافتی مورد توجه قرار گیرد که معطوف به چگونگی کنش بازیگران برای دستیابی به هدف در شرایط آناشویی می‌باشد. از آنجایی که بازیگران در حوزه سیاست خارجی خود با تهدیدات متنوعی روبه‌رو می‌باشند به‌همین دلیل است که رهیافت معطوف به قدرت، امنیت و مصلحت زیربنای الگوسازی سیاست خارجی جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد. نشانه‌های چنین الگویی را می‌توان در قالب رهیافت‌هایی از جمله: «ائتلاف ضدنظام سلطه»، «نرمش قهرمانانه» و «عزت، حکمت و مصلحت» مورد توجه قرار داد.

2-2. قالب‌های هستی‌شناسی نظریه‌پردازی در روند الگوسازی سیاست خارجی

لازم به توضیح است که بهره‌گیری از نظریات و رهیافت‌های سیاست خارجی، اهمیت قالب‌های تحلیلی نظریه‌پردازان را افزایش می‌دهد؛ اما واقعیت‌های رفتاری کشورها بیانگر این نکته است که آنان به بسیاری از شاخص‌های رئالیستی توجه دارند و از سوی دیگر تلاش می‌نمایند تا سیاست خارجی را به‌عنوان نشانه‌ای از «بازی قدرت»² تصویر نمایند. به‌عبارت دیگر، مؤلفه‌های قدرت محور می‌تواند نقش مؤثری در سیاست خارجی کشورها ایفا نماید.

هر رفتار سیاست خارجی، نشانه‌ای از بازی قدرت و تلاشی برای حداکثرسازی قدرت و امنیت تلقی می‌شود. به همین دلیل است که مورگنتا کتاب

¹. Dynamic Triangular Interaction

². Game of Power

جاودانه خود را با عنوان «سیاست بین ملت‌ها»¹ منتشر نمود. در این کتاب وی تلاش دارد تا فرضیه خود را مبنی بر این‌که سیاست خارجی، تلاش پایان‌ناپذیر برای ایجاد صلح و تولید قدرت می‌باشد، به اثبات رساند. تحقق این اهداف از طریق فرایندهای قانونی حاصل نمی‌شود. کشورها باید بتوانند امنیت خود را از طریق ابزارهای قدرت و همچنین در شرایطی تأمین نمایند که هیچ‌گونه «قوه فائده مرکزی» وجود نداشته و در نتیجه فضای بین‌الملل در شرایط «آناشسی»² قرار داشته باشد.

نظریه‌پردازانی که مؤلفه‌های قدرت محور را در رفتار سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌دهند، اصالت چندانی برای سیاست خارجی کشورهای جهان سوم و واحدهای پیرامونی قائل نمی‌شوند. در زمره این تحلیل‌گران می‌توان به افرادی اشاره داشت که رفتار سیاست خارجی کشورها را بر اساس «نشانه‌های توسعه»³ مورد تحلیل قرار می‌دهند. کسانی که سیاست را از منظر علوم اجتماعی تحلیل می‌کنند و یا این‌که به تبیین رفتار سیاسی و سیاست خارجی در چارچوب «الگوی‌های سنتی»⁴ و همچنین «الگوهای در حال گذار»⁵ می‌پردازند نیز اصالت چندانی برای نقش سیاسی و سیاست خارجی کشورهای همانند ایران قائل نیستند.

این‌گونه تحلیل‌گران عموماً تلاش دارند تا الگوسازی در سیاست خارجی را بر اساس چگونگی کنش و واکنش قدرت‌های بزرگ و الگوهای تعامل آنان در سیاست بین‌الملل تبیین نمایند. از جمله این افراد می‌توان به آراء «ریموند هینبوش»⁶ اشاره نمود. وی ضمن بهره‌گیری از آراء مبتنی بر قدرت محوری در هیافت واقع‌گرایی به این جمع‌بندی رسیده است که کشورهای خاورمیانه هم اکنون به منطقه پیرامونی نظام جهانی تحت حاکمیت غرب تبدیل شده‌اند. از نظر هینبوش، چالش‌های سیاسی موجود در خاورمیانه را باید واکنشی نسبت به نفوذ و سلطه غرب در خاورمیانه دانست.

به این ترتیب، در تحلیل نظریه‌پردازانی همانند هینبوش، جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهایایی قرار می‌گیرد که از یک سو تحت تأثیر دخالت خارجی و کنترل

-
1. Politics Among Nations
 2. anarchy
 3. sandroms of development
 4. traditional models
 5. changing models
 6. Raymond Hinnebusch

نهادهاي بين‌الملل قرار داشته و از سوي ديگر به دليل قابليت فرهنگي، سياسي و ظهور احياگرابي اسلامي، در برابر تهديدات و فشارهاي بين‌المللي مقاومت مي‌نمايد. اين‌گونه از نظريه‌پردازان براي روندهاي سياست خارجي ايران اصالت چندان قائل نيستند. آنان بر اين اعتقادند که مقاومت‌هاي سياسي در شرايط ناپايدار ايجاد مي‌شود و در نتيجه با نشانه‌هاي از رويارويي و تضاد همراه است.

آنها همچنين هرگونه تضاد سياسي و بين‌المللي را از عوامل کاهش مقاومت ملي واحدهاي سياسي کشورهاي پيراموني دانسته، چنين فرايندي را علت اصلي کاهش قدرت ملي واحدهاي سياسي تلقي مي‌کنند. در اين مقاله تلاش مي‌شود تا نقش مؤلفه‌هاي ارزش‌محور در روند الگوسازي سياست خارجي نيز مورد توجه قرار گيرد. مؤلفه‌هاي ارزشي در قالب نشانه‌هاي هنجاري تبیین مي‌گردد. چنين رويکردي با رهيافت سازه‌نگاران و همچنين قالب‌هاي کنش الگوي جامعه‌شناسان هماهنگي بيشتري دارد.

به همان گونه که جامعه‌شناسان روابط بين‌الملل همانند «مارسل مرل»، سياست خارجي را تابعي از مؤلفه‌هاي بين‌المللي و همچنين شاخص‌هاي داخلي مي‌دانند، در اين مجموعه نيز از رهيافت‌هاي نظري افرادي استفاده مي‌شود که براي ايدئولوژي سياسي، نخبگان سياسي، احزاب، ساختار داخلي، نشانه‌هاي هويتي و قواعد حقوقي اصالت قائلند. براي تبیین سياست خارجي ايران از شاخص‌هاي يادشده بهره گرفته و آن را با مؤلفه‌هاي بين‌المللي پيوند داده‌ايم.

نشانه‌هاي الگوسازي در سياست خارجي با چگونگي جهت‌گيري و راهبرد بازيگران در سياست بين‌الملل هماهنگي و همگوني دارد. به‌طور مثال نشانه‌هاي الگوي در سياست خارجي ايران نشان مي‌دهد که در آخرين سال‌هاي حکومت پهلوي، سياست خارجي ايران براساس جهت‌گيري «ائتلاف و اتحاد»¹ شکل گرفته بود. در سال‌هاي قبل از پيروزي انقلاب اسلامي به‌ويژه در دوران بعد از کودتاي 28 مرداد 1332 تا زمان پيروزي انقلاب اسلامي، روابط سياسي و امنيتي ايران براساس همکاري و پيوند منافع با غرب سازمان‌دهي مي‌شد.

بنابراين الگوي ائتلاف با غرب و امريکا را مي‌توان محور سياست خارجي ايران در سال‌هاي قبل از پيروزي انقلاب اسلامي ايران دانست. روند يادشده تحت تأثير مؤلفه‌هاي ايدئولوژيک و هنجاري ناشي از انقلاب ايران قرار گرفته و تحولاتي

1. coalition and alliance

را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. از این دوران به بعد، «جهت‌گیری»¹ دولت انقلابی ایران در مقابله و تعارض با امریکا و غرب قرار گرفت. در نتیجه چنین فرایندی، سیاست خارجی ایران با تغییرات همه‌جانبه‌ای روبرو گردید و روندهای ائتلاف و همکاری با غرب پایان یافت.

فرایند یادشده نشان می‌دهد که جابه‌جایی در ساختار سیاسی و قالب‌های ارزشی می‌تواند بر جهت‌گیری کشورها اثرگذار باشد. نظریه‌پردازان ساختارگرا بر این اعتقادند که چگونگی توزیع قدرت در سیاست بین‌الملل محور اصلی کنش بازیگران می‌باشد. در حالی که الگوهای کنش سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که مؤلفه‌های هنجاری در بسیاری از مواقع به‌عنوان عامل تأثیرگذار بر سازوکارهای کنش ساختاری تلقی می‌گردد.

در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران شرایطی به‌وجود آمد که براساس آن، جهت‌گیری و «نقش ملی»² سیاست خارجی ایران با تغییرات رادیکال همراه شد. این امر تضادهای گسترده‌ای را در جهت‌گیری و کارکرد سیاست خارجی ایران و امریکا نسبت به یکدیگر به‌وجود آورد. به‌این‌ترتیب می‌توان نشانه‌هایی از تعارض با قواعد نظام بین‌الملل و هژمونی قدرت‌های بزرگ را در عرصه سیاست خارجی ایران مشاهده نمود.

3. نقش اهداف ملی در شناسایی رونویسی‌کننده‌های امام‌خانه‌ای

سیاست خارجی هر کشوری براساس قواعد عام و تعیین شده‌ای شکل می‌گیرد. عنصر اصلی سیاست خارجی برای تمامی واحدهای سیاسی را می‌توان حداکثرسازی قدرت ملی دانست. بنابراین، سیاست خارجی ایران نیز معطوف به تصمیماتی است که منجر به ایجاد و گسترش قدرت ملی می‌شود. بقای سیاسی هر کشوری، وابسته به قدرت ملی‌اش است. به همین دلیل است که نخبگان سیاسی و به‌طورکلی، کارگزاران سیاست خارجی کشورها تلاش دارند تا زمینه لازم برای بقای سیاسی و حفظ موجودیت ملی کشور خود را فراهم آورند.

سیاست خارجی رئالیستی بر آن است که «بقا»³ به‌عنوان اصلی‌ترین انگیزه

1. orientation
2. national role
3. survival

رفتار بین‌المللی محسوب می‌شود. کشورهایایی که در شرایط انزوا قرار می‌گیرند، از موضوع حداکثرسازی قدرت ملی خود غافل می‌شوند و به‌این‌ترتیب، می‌توان نشانه‌هایی از افول سیاسی، اقتصادی و استراتژیک را در بنیان‌های قدرت ملی آنان ملاحظه نمود. اگر انگیزه بقا وجود نداشته باشد، هیچ بازیگری برای افزایش قدرت ملی خود جهت مقابله با تهدیدات تلاش نمی‌کند. زمانی که تهدیدات امنیت ملی کشورها افزایش می‌یابد، زمینه برای حداکثرسازی قدرت جهت حفظ امنیت و بقای سیاسی فراهم می‌شود.

بقای سیاسی، اولین اصل امنیتی ایران محسوب می‌شود. طی چند قرن اخیر شاهد ظهور نظام‌های سیاسی مختلفی در ایران بوده‌ایم. در هر دوران، می‌توان نشانه‌هایی از تلاش برای بقای سیاسی را مورد ملاحظه قرار داد. بنابراین، تغییر در نخبگان سیاسی و یا تغییر در نظام‌های حکومتی را نمی‌توان عاملی جهت غفلت از موضوع بقای سیاسی دانست. هر یک از نخبگان حکومتی در هر دوران تاریخی و در چارچوب هرگونه نظام سیاسی، همه تلاش خود را برای حداکثرسازی قدرت انجام می‌دهند؛ زیرا قدرت می‌تواند زمینه‌های لازم را برای کاهش تهدیدات فراهم نموده، از سوی دیگر، جلوه‌هایی از امنیت‌سازی را برای تمامی ارکان و آحاد کشور به‌وجود آورد.

به‌این‌ترتیب، هدف سیاسی و امنیتی هر کشور در حوزه سیاست خارجی را می‌توان به‌کارگیری ابزارهای مختلف و همچنین بهره‌گیری از قابلیت‌های ساختاری جهت تولید قدرت ملی دانست. تصمیماتی که نخبگان سیاسی کشورها اتخاذ می‌کنند، عموماً در راستای حداکثرسازی قدرت و امنیت است. کشوری که فاقد قابلیت‌های ملی باشد، همواره در معرض تهدیدات و نفوذپذیری خواهد بود. به‌طورکلی، کشورهای نفوذپذیر نمی‌توانند تمامی اهداف استراتژیک خود را تأمین نمایند. این کشورها ناچارند تا برخی از اهداف سیاست خارجی خویش را در ارتباط با منافع و همچنین اهداف سیاست خارجی سایر بازیگران به‌ویژه قدرت‌های بزرگ سازمان‌دهی کنند. از این‌رو به‌کارگیری هرگونه جهت‌گیری سیاست خارجی، برای رسیدن به اصلی‌ترین اهداف ملی کشورها، یعنی امنیت و بقا است.

با توجه به چنین معیاری، می‌توان سیاست خارجی ایران در دوران‌های گذشته را نیز براساس تلاش پایان‌ناپذیر برای بقای سیاسی تفسیر کرد. ممکن است ادراک نخبگان سیاسی با یکدیگر متفاوت باشد، و یا این‌که در هر دورانی شکل خاصی از

«گفتمان امنیتی»¹ ظهور یابد، اما واقعیت‌های سیاست خارجی بیانگر آن است که در هر دوران نخبگان سیاسی تلاش دارند تا تمامی ابزارهای در دسترس خود را به‌کار گرفته، بر این اساس، زمینه‌های لازم را برای حداکثرسازی امنیت و «بقای ملی»² فراهم آورند. این امر بیانگر آن است که اصلی‌ترین هدف ملی سیاست خارجی ایران در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره تأمین بقا و همچنین حداکثرسازی امنیت ملی کشور بوده است.

چنین فرایندی براساس نگرش متفاوت نخبگان سیاسی در هر دوران تاریخی شکل گرفته است. بنابراین، ممکن است شیوه‌های تأمین امنیت در هر دوران تاریخی با یکدیگر متفاوت باشد، اما واقعیت‌های سیاست خارجی ایران را نمی‌توان از قانون عمومی رفتار سیاست خارجی کشورها جدا دانست؛ زیرا در هر دوران، قدرت‌سازی اولویت اصلی کشورهای مختلف محسوب می‌شود. طبعاً ابزارهای نیل به بقا و امنیت با یکدیگر متفاوت است. از سوی دیگر، باید بر این امر تأکید داشت که شیوه‌های مختلف بقا نیز با تغییراتی همراه می‌شود. این امر تابعی از مؤلفه‌های مؤثر در تنظیم اولویت‌های سیاست خارجی هر کشور است.

از سوی دیگر، باید عوامل دیگری را در تنظیم رفتار سیاست خارجی کشورها مورد توجه قرار داد. «انگیزه‌های نهفته» در رفتار نخبگان سیاسی و همچنین «ترجیحات ایدئولوژیک»³ از جمله عوامل تأثیرگذار بر تعیین رفتار سیاست خارجی کشورها است. اما این مؤلفه‌ها نیز در راستای حداکثرسازی قدرت ملی و همچنین تأمین بقای سیاسی کشورها به‌کار گرفته می‌شوند. در این ارتباط، مورگنتا اصالت چندانی برای مؤلفه‌های یادشده در تعیین اهداف عمومی سیاست خارجی کشورها قائل نیست. وی بر این اعتقاد است که:

«انگیزه، گمراه‌کننده‌ترین داده روان‌شناختی است. منافع و احساسات، بازیگر و همچنین ناظر آن را تحریف می‌کند. این تحریف را غالباً نمی‌توان تشخیص داد.... با وجود این، حتی اگر به انگیزه‌های واقعی دولتمردان نیز دسترسی داشته باشیم، این شناخت کمک چندانی به درک سیاست خارجی نمی‌کند. حتی ممکن است ما را به انحراف بکشاند.... تاریخ از رابطه‌ای دقیق و ضروری میان کیفیت انگیزه‌ها و کیفیت سیاست خارجی خبر نمی‌دهد.... از نیات پاک یک دولتمرد نمی‌توان نتیجه

1. security discourse
2. national survival
3. ideological preferences

گرفت که سیاست‌های خارجی او اخلاقاً تحسین برانگیز یا از نظر سیاسی موفق است.» (مورگنتا، 1374: 8-9)

به این ترتیب، نظریه پردازان سیاست خارجی، هدف اصلی هر کشوری را تأمین منافع ملی و حداکثرسازی قدرت ملی برای تحقق بقا می‌دانند. این امر نشان می‌دهد که امنیت و بقا اصلی‌ترین ره‌آورد عمومی سیاست خارجی محسوب می‌شود. آنچه که زمینه‌های لازم را برای بقا و امنیت فراهم آورد، نمادی از سیاست خارجی موفقیت‌آمیز تلقی می‌شود. چنین رویکردی قانونی عام و اجتناب‌ناپذیر در سیاست خارجی تمامی کشورها در تمامی دوران‌های تاریخی به حساب می‌آید. طبعاً روند یادشده در زمره اهداف عمومی سیاست خارجی ایران در دوران‌های تاریخی مختلف قرار دارد.

آنچه که سیاست خارجی کشورها را از یکدیگر متمایز می‌کند، جهت‌گیری‌های متعدد در عرصه سیاست خارجی است. در هر دوران تاریخی، جلوه‌های خاصی از تهدیدات امنیتی به وجود می‌آید. ناپایداری در حوزه سیاست خارجی، گسترده است. این امر را می‌توان زمینه‌ای برای تغییر الگوهای رفتاری و همچنین تاکتیک‌های رفتار دیپلماتیک دانست. در این ارتباط، هالستی در بیان هدف‌های عمومی سیاست خارجی کشورها بیان می‌دارد که:

«دیپلمات‌ها و مقامات وزارت امور خارجه معمولاً با امور فوری واقعی با دامنه محدود، ارتباط دارند. به هر حال، بیشتر حکومت‌ها همچنین هدف‌هایی دارند که نیازها و مقاصدشان را منعکس می‌سازد و می‌کوشند با اتخاذ تدابیر و اقدامات گوناگون به آنها دست یابند. هدف‌های مزبور ممکن است بسیار خاص و در ارتباط با مسئله‌ای مشخص باشد...»

وجه مشترک تمامی موارد، وجود قصد یا هدفی است که اساساً تصویری از حالت آتی امور و مجموعه شرایط آینده به دست می‌دهد که حکومت‌ها مایل‌اند به دست سیاستگذاران [...] آن قصد یا هدف را محقق سازند. علی‌رغم موارد یادشده، اگر اصطلاح اهداف سیاست خارجی را برای توصیف انواع مختلفی از منافع و ارزش‌های جمعی به‌کار ببریم، نباید بپذیریم که دیپلمات‌ها همه اوقات خود را برای تنظیم دقیق مجموعه هدف‌های جمعی یا خصوصی منطقی و منسجمی مصروف می‌دارند که باید از طریق انتخاب معقول وسایل برای دستیابی به هدف‌ها به‌طور منظم تعقیب شود.» (هالستی، 1373: 212)

برخی از نظریه‌پردازان سیاست خارجی هیچ‌گونه اعتقادی به اهداف مشخص و بنیادین در سیاست خارجی ندارند. به اعتقاد آنها کشورها عمدتاً تحت تأثیر شرایط

بین‌المللی و بحران‌های زودگذرند. هیچ کشوری نمی‌تواند موضوعات فراروی سیاست خارجی خود را نادیده ببیند. به همین دلیل است که مسائل کلی و عمومی در سیاست خارجی تحت تأثیر موضوعات روزمره قرار می‌گیرد. به‌طور مثال، شکل‌گیری جنگ تحمیلی، محدودیت‌های تسلیحاتی اعمال شده علیه ایران، جنگ نفتکش‌ها، بحران هسته‌ای، بحران میکونوس، تحریم اقتصادی ایران، محکومیت ایران توسط کمیته سوم حقوق بشر ملل متحد و همچنین محکوم‌سازی ایران در بیانیه‌های شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب از جمله موضوعاتی است که بر اهداف عمومی سیاست خارجی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در برخورد با جمهوری اسلامی ایران، تأثیرات قابل‌توجهی به‌جا گذاشته است. این امر نشان می‌دهد که موضوعات فراروی سیاست خارجی هر کشور از اهمیت ویژه‌ای در شکل‌بندی و رفتار عمومی واحدهای سیاسی برخوردار است. در این ارتباط، آنتونی سمپسون که کتاب‌های زیادی در مورد سیاست‌های خارجی و امنیتی ایران نوشته است، بیان می‌دارد که:

«تصمیمات مهم را می‌توان واکنشی نسبت به تهدیدات فراروی کشورها دانست. واحدهای سیاسی با بحران‌های غیرقابل پیش‌بینی روبرو می‌شوند. غافلگیری، بخش اجتناب‌ناپذیر سیاست خارجی کشورها است. بنابراین واحدهای سیاسی نمی‌توانند واقیعت‌های محیط منطقه‌ای را نادیده بگیرند. به همین دلیل است که کشورها پیوند چندانی با اهداف درازمدت و کلی سیاست خارجی ندارند. آنان صرفاً به امنیت و بقای خود می‌اندیشند و تلاش دارند تا امنیت و بقا را در کوتاه مدت، میان مدت و طولانی مدت تأمین نمایند.» (Sampson, 1982: 311)

براساس چنین رهیافتی، سیاست خارجی را می‌توان تابعی از اهداف ملی کشورها و همچنین حوادث، اتفاقات و فشارهای ایجادشده علیه واحدهای سیاسی دانست. طبعاً کشوری همانند ایران که در مرکز بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد، با طیف گسترده‌تری از بحران‌های سیاست خارجی روبرو است. این امر منجر به تغییر در اهداف ملی ایران می‌گردد. بنابراین، موضوعات جانبی را می‌توان یکی از عوامل اصلی در فرایندهای سیاست خارجی کشورهایی همانند ایران دانست. این روند در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران قابل مطالعه است. در هر دوران تاریخی، نشانه‌هایی از رفتار سیاسی و استراتژیک نمود می‌یابد: رفتارهایی که بیانگر تداوم و تغییر در عناصر سیاست خارجی ایران هستند.

4. نقش اهداف ملي در الكومارزي اندیشه‌های ژنرال‌مليكي امام‌خانه‌ای

تغيير در ساختار حكومتي زمينه‌هاي لازم براي بازسازي و بازآفريني فرايندهاي سياست خارجي كشورها را فراهم مي‌سازد. هر نظام سياسي بر اساس اهداف، مطلوبيت‌ها و همچنين مطالبات بين‌المللي خود، سطح جديدي از روابط را در حوزه سياست خارجي طراحي مي‌كند. بنا بر اين با تغيير در ساختار نظام سياسي ايران اهداف ملي جمهوري اسلامي متفاوت و متمايز از اهداف ملي دوران پهلوي دوم گرديد. لذا به موازات ويژگي‌هاي عمومي ايجادكننده هويت ملي هر كشور، لازم است تا ويژگي‌هاي ساختاري و كاركردي واحدهاي سياسي نيز مورد ملاحظه قرار گيرند.

اصلي‌ترين شاخص سياست خارجي ايران در دوران بعد از پيروزي انقلاب اسلامي را مي‌توان در قالب و قواعد ايدئولوژيك آن بررسي نمود. در اين دوران اهداف فراملي در سياست خارجي ايران ماهيت ايدئولوژيك يافت. بنا بر اين توجه به نشانه‌هاي ايدئولوژيك براي ساخت‌هاي سياسي و مديران اجرايي كشور امري الزام‌آور تلقي گرديد. در چنين شرايطي، قواعد ايدئولوژيك به‌عنوان بخشي از منافع ملي درآمد. اگرچه عده‌اي اعتقاد دارند كه منافع ملي با منافع و مطلوبيت‌هاي ايدئولوژيك در تعارض است، بايد تأكيد داشت كه ايدئولوژي مي‌تواند شاخص‌هاي رفتاري و همچنين منافع كشورها را بر اساس شاخص‌هاي جديد بازنمايي كند. در اين ارتباط مي‌توان گفت:

«ايدئولوژي، چارچوب ذهني جديدي را براي سياست خارجي به‌وجود مي‌آورد. تا بر اساس آن، سياستگذاران واقعيتهای را درك نمايند. در اين روند، اطلاعات و پيام‌هاي واصله از محيط بين‌المللي معنا و مفهوم پيدا مي‌كند. ايدئولوژي اين‌گونه پيام‌ها و اطلاعات را بر اساس طبقه‌بندي خاصي مورد تفسير و تبیین قرار مي‌دهد.» (قوام، 1370: 124)

اين امر نشان مي‌دهد كه منافع ملي و الگوهاي رفتاري در سياست خارجي تحت تأثير شاخص‌هاي ايدئولوژيك قرار مي‌گيرد. چنين رويكردي با قالب‌هاي ادراكي نظام وستفاليي همخواني ندارد. روح‌الله رمضاني در تبیین قالب‌هاي نظري و ادراكي سياست خارجي ايران بر نشانه‌هاي ايدئولوژيك تأكيد مي‌كند. از نظر وي، ايدئولوژي اسلامي مي‌تواند اهداف سياست خارجي كشورهايي همانند ايران را تحت تأثير قرار دهد. وي بر اين اعتقاد است كه:

«از دید مسلمانان نخستین، اسلام صرفاً یگانه مذهب راستین جهانی و واپسین نبود؛ بلکه شالوده برداشت آنان را از نظام بین الملل تشکیل می‌داد. از نظر آنان جهان از دو قطب دارالاسلام و دارالحرب تشکیل می‌شد. مؤمنان مسلمان، تحت حکومت خلیفه در دارالاسلام زندگی می‌کردند؛ و کافرانی که مغلوب و مقهور مسلمانان نشده بودند در دارالحرب می‌زیستند.» (رمضانی، 1380: 31)

«مجید خدوری» در مطالعات خود درباره جنگ و صلح در حقوق اسلامی به این جمع‌بندی رسیده است که امکان شکل‌گیری «صلح پایدار»¹ وجود ندارد. کشورهایی که بر اساس قالب‌ها و قواعد ایدئولوژیک رفتار می‌نمایند، جلوه‌هایی از «جنگ دائمی»² را فراروی خود خواهند داشت. قالب‌های ایدئولوژیک اسلامی، همواره اهداف سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. این امر به مفهوم آن است که ستیزش میان قالب‌های ایدئولوژیک در نظام اسلامی و ساختار غربی همچنان ادامه خواهد یافت.

کسانی که روابط ایران و آمریکا را در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهند، بدون توجه به شاخص‌های یادشده، الگوهای ستیزش را درک نخواهند کرد. بنابراین جهت‌گیری رفتاری ایران بیش از آن که مبتنی بر شرایط صلح‌آمیز باشد، با نشانه‌هایی از «جنگ سرد» و «صلح سرد» همراه بوده است. (Khadduri, 1966: 32)

بر این اساس، قالب‌های ایدئولوژیک توانستند اهداف سیاست خارجی ایران را در دوران بعد از انقلاب دگرگون نمایند. اگرچه ایران یکی از اعضای جامعه بین‌الملل محسوب می‌شود و در بسیاری از نهادهای بین‌المللی که ماهیت وستفالیایی دارد مشارکت نموده است، واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که همواره منتقد فضای ساختاری و نهادهای وستفالیایی بوده است؛ و این نشان‌دهنده تأثیرگذاری ایدئولوژی انقلاب اسلامی بر اهداف سیاست خارجی ایران است. بنابراین می‌توان تأکید داشت که:

«کشورها با توجه به ایده‌آل‌های حاکم بر جامعه خود با دید وسیع‌تر از تأمین منابع ملت و جامعه خود، احساس رسالتی و رای مرزهای کشور می‌نمایند، به‌طوری که منافع ملی را تحت‌الشعاع منافع جهانی و یا منطقه‌ای از دیدگاه خود یا بخشی از

1. permanent peace
2. permanent war

آن می‌بینند. البته این امر بدان معنا نیست که اهداف ملی خود را نادیده می‌گیرند، بلکه در شرایط تحقق اهداف مافوق ملی، طبیعتاً منافع ملی خود را نیز تحصیل شده دانسته و یا این‌که در شرایط خاصی حاضر به فداکردن اهدافی از قبیل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی در قبال تأمین اهداف مافوق ملی خود می‌باشند.» (محمدی، 1366: 20)

در ارتباط با سازمان‌دهی اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، رویکرد دیگری نیز وجود دارد. برخی اعتقاد دارند که به دلیل عضویت ایران در نهادهای بین‌المللی لازم است تا این کشور، اهداف و الگوهای رفتاری خود را همانند سایر کشورها تضمین نماید. آنان اعتقاد دارند:

«از آنجایی که دولت اسلامی خود را عضو جامعه بین‌المللی می‌داند، ضرورت‌ها و تنگناهای سیاست خارجی خود را مشابه دیگر دولت‌ها می‌بیند. از این جهت و با صرف نظر از کم و کیف مسئولیت‌های فراملی، دولت اسلامی اهداف حیاتی، غیرحیاتی، کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت خود را همچون دیگر دولت‌ها سامان می‌دهد. تأمین منافع ملی، تأمین استقلال و تحکیم روابط با دیگر کشورها به منظور بسط قدرت ملی از جمله مهمترین اهداف ملی دولت اسلامی تلقی می‌شود.» (حقیقت، 1385: 183)

به همان گونه‌ای که هر واحد ملی، دارای همبستگی‌های سرزمینی، زبانی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی است، تحت تأثیر قالب‌های ایدئولوژیک نیز قرار دارد. به این ترتیب، از سایر بازیگران و همچنین از فرایندهای تاریخی گذشته خود فاصله می‌گیرد. بنابراین عوامل ایدئولوژیک و مؤلفه‌های روانی می‌تواند اهداف و خصائل جدیدی را ایجاد نماید. ارگانسکی بر این اعتقاد است که:

«هر مجموعه ملی خصائل مشترک بسیاری دارد... اغلب ملت‌ها زبان واحد و بعضی دیگر دارای یک مذهب اصلی می‌باشند. کلیه ملت‌ها دارای فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک و اصول مشترک در عقاید سیاسی می‌باشند. علاوه بر آن کلیه ملت‌ها با داشتن خصائل مشترک میان افراد خود، احساس می‌کنند که تمایز محسوس با سایر ملت‌ها دارا هستند. آنان این وجوه تمایز با سایر ملل را پیوسته تجدید و بازسازی می‌نمایند...»

در درجه دوم کشورها به عنوان واحدهای روانی به حساب می‌آیند. آنان گروهی از مردم را تشکیل می‌دهند که احساس می‌کنند اجتماع واحدی را به وجود

آورده، در خصائل متعدد یکسان هستند. بالاخره کشورها گروهی از مردم هستند که ویژگی‌های مشترک خود را برجسته می‌سازند.» (ارگانسکی، 1355: 42)

با توجه به مؤلفه‌های یادشده، اهداف عمومی سیاست خارجی ایران در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با تغییراتی نسبت به گذشته همراه شده است. زمانی که اهداف ملی تغییر یابد، بدیهی است که برون‌دادهای سیاست خارجی کشور نیز متحول خواهد شد. الگوسازی در سیاست خارجی ایران در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کار دشوارتری خواهد بود. به‌طور کلی می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که نقش عوامل ارزشی و هنجاری در روندهای سیاست خارجی همواره به‌عنوان نیروی اثرگذاری بوده است.

در چنین فرایندی، ضرورت‌های نظریه‌پردازی و الگوسازی در سیاست خارجی ایجاب می‌کند که رابطه ارگانیک بین ساختار، ارزش‌ها و نقش رهبران سیاسی مورد توجه قرار گیرد. در این ارتباط، رهبران سیاسی از قابلیت اثرگذاری بر متغیرهای الگویی در فرایند کنش سیاست خارجی برخوردارند. رهبران قادر خواهند بود در زمانی که روندهای سیاست خارجی درگیر بحران و یا تضاد راهبردی می‌باشد از سازوکارهای تعادلی برای نیل به ثبات و تأمین ضرورت‌هایی از جمله بقای سیاسی در شرایط آنارشی و تضادهای راهبردی بهره‌گیری نمایند.

5. مقابله با کفتمان اروپامداری و غرب‌محوری در اندیشه‌های ژنرال‌های ژنرال‌های امام‌خانه‌ای

با توجه به نشانه‌های یادشده می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که گفتمان اروپامداری تلاشی در جهت مرکز قرار دادن غرب در الگوی عام نظام جهانی محسوب می‌شود. چنین رویکردی بیانگر آن است که اروپامداری طرحی برای احیای مرکزیت جهان غرب محسوب می‌شود. برخی از گروه‌ها و شخصیت‌های اسلام‌گرا اروپامداری را به‌عنوان عامل تداوم نظام سرمایه‌داری و برتری‌گرایی جهان غرب تلقی می‌کنند. در چنین نگرشی، انگاره‌های اروپامداری با نشانه‌های دیگری از جمله غربی‌سازی، آمریکایی‌سازی و هژمونیک‌گرایی ایالات متحده در نظام جهانی پیوند یافته است.

این طرح تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که غرب و مرکز جهانی دیگر هم‌معنا و مترادف تلقی نشود. زیرا در چنین شرایطی رهیافت اروپامداری تلاش می‌کند تا طرح غربی را به‌عنوان الگویی عام تصور نماید. این امر به‌منزله آن

است که غربی‌سازی جهان با جلوه‌هایی از عام‌گرایی پیوند می‌یابد. عام‌گرایی را باید به‌عنوان مرکزیت‌یابی هنجارها، سیاست‌ها و قابلیت‌های ابزاری کشورهای جهان غرب دانست.

«بابی سعید» در کتاب محققانه خود با عنوان «هراس بنیادین» تلاش دارد تا آثار غرب‌گرایی و پیامدهای آن در جهان اسلام را تبیین نماید. نامبرده بر این اعتقاد است که: منطق اروپامداری، امپراتوری نامرئی است که با گسترش دادن ابزارهای آشکار تسلط غرب بر سایر نقاط عالم، تلاش دارد تا گروه‌های اجتماعی و فرهنگ غیر غربی را در کنترل خود قرار دهد. بابی سعید همچنین بر این موضوع تأکید دارد که: «رهبران اسلامی در ایران تا حد زیادی در راستای تخریب منطق اروپامداری و غرب‌مداری در جهان تلاش نموده‌اند. بنابراین ظهور اسلام‌گرایی تنها در فضایی قابل فهم است که در آن، غرب و اروپا در وضعیت مرکزیت‌زدایی قرار گیرد.»

اندیشه اسلام‌گرایی بر جلوه‌هایی از خاص‌گرایی فرهنگی در برابر عام‌گرایی فرهنگی جهان غرب و گروه‌های اروپامدار تأکید دارد. اعتراضات موجود و ظهور هویت‌گرایی اسلامی در غرب آسیا، شمال آفریقا و شرق مدیترانه نمادهایی از «مرکززدایی غرب» محسوب می‌شود. این رویکرد با آنچه فوکویاما در نظریه پایان تاریخ از آن نام برد مغایرت دارد. به‌عبارت دیگر، فوکویاما پایان جنگ سرد را نشانه پیروزی نهایی جهان غرب دانست. فوکویاما تلاش داشت تا نشان دهد که هیچ ایدئولوژی و رهیافت سیاسی دیگری وجود ندارد که به مقابله با اندیشه‌های غربی در قالب لیبرال‌دموکراسی قرار گیرد. روایت‌های اسلام‌گرایانه را می‌توان در اندیشه‌های ژئوپلیتیکی و بازاندیشی درباره محیط‌های جغرافیایی مورد ملاحظه قرار داد. ارزیابی انتقادی درباره مفاهیمی همانند خاور دور، خاور نزدیک و خاورمیانه را باید به‌عنوان یکی دیگر از نشانه‌های نقد اروپامداری در نظام جهانی دانست.

6. نقد تحلیلی ژئوپلیتیک غرب‌گرا، اندیشه ژئوپلیتیک امام‌خانه‌ای

نقد تحلیلی مفاهیم ژئوپلیتیکی به‌معنای آن است که اگرچه اروپا و جهان غرب به‌طور زیادی بر دنیا کنترل دارد، اما دیگران نمی‌توانند نقش هژمونیک را در ارتباط با قالب‌های مفهومی، تحلیلی و رفتاری داشته باشد. یکی از نشانه‌های تضعیف هژمونی غرب، چالش در برابر قالب‌های مفهومی، ادراکی و فرایندهای کنترل نظام جهانی محسوب می‌شود. در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی،

روند تحلیل انتقادی نسبت به قالب‌های مفهومی و کارکردی جهان غرب بر اساس پارادایم‌های غیرمارکسیستی ظهور یافت. چنین نگرشی به‌معنای آن است که نه‌تنها اقتصاد سرمایه‌داری در معرض نقد سیاسی قرار می‌گیرد بلکه هویت اروپامداری که به‌موجب آن غرب تلاش دارد تا مرکزیت هنجاری، سیاسی و اقتصادی خود را در جهان تثبیت نماید نیز در شرایط نقد هویتی قرار می‌گیرد.

بر اساس نگرش انتقادی نسبت به مرکزیت‌گرایی جهان غرب، قالب‌های تحلیلی اروپامداری در اندیشه سیاسی و تقسیم‌بندی‌های ژئوپلیتیکی انعکاس تصور قوم‌مدارانه تلقی می‌گردد. چنین رویکردی مبادرت به نقد «شرق‌شناسی» می‌نماید. اگرچه اولین بار، «ادوارد سعید» چنین مفهومی را به‌مثابه نماد قوم‌مداری و نژادپرستی جهان غرب تلقی نمود. شرق‌شناسی در نگرش ادوارد سعید صرفاً یک دیدگاه کلیشه‌ای و ذات‌گرا نسبت به شرق و اسلام محسوب نمی‌شود بلکه در آن نشانه‌هایی از گفتمان دانش و قدرت نیز مشاهده می‌شود. رابطه میان قدرت و دانش در نگرش شرق‌شناسی اروپامدارانه، معطوف به کنترل و تسلط هنجاری بر جهان غیر غربی تلقی می‌شود.

بر اساس چنین نگرشی، هر رابطه مبتنی بر قدرت در اندیشه اروپامداری، رابطه‌ای نابرابر تلقی می‌شود. ریشه چنین تحلیلی را می‌توان در دیالکتیک ارباب - برده «هگل» ملاحظه نمود. رهیافتی که انگیزه و تمایلات جهان غرب برای مطیع ساختن سایر حوزه‌های جغرافیایی را منعکس می‌سازد. بنابراین خصیصه اصلی اروپامداری در تاریخ معاصر را باید تلاش پایان‌ناپذیر برای جهانی‌سازی نظم غربی دانست. چنین رویکردی تا زمانی تداوم پیدا می‌کند که از بنیان‌های فرهنگی غرب مشروعیت‌زدایی شود. هویت فرهنگی را باید نمادی از تلاش برای مرزبندی با فرایندهای اروپامدار دانست.

7. سازوکارهای مقابله با تهدیدات ژئوپلیتیکی نظام سلطه

یکی از راه‌های مقابله با تهدیدات ژئوپلیتیکی دشمن را باید تقویت قابلیت‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران دانست. در این ارتباط، مقام معظم رهبری بر ضرورت بهره‌گیری از نیروهای فکری و گروه‌هایی تأکید داشتند که از قابلیت لازم برای تأمین نیازهای راهبردی جمهوری اسلامی در حوزه‌های فکری و تکنیکی برخوردارند. بر اساس چنین نگرشی، امام خامنه‌ای بر ضرورت خودباوری و حمایت از نیروهای فکری مؤثر در ارتقاء ساختار راهبردی تأکید داشته‌اند. ایشان

ضرورت حمایت از استعدادهاي درخشان را مورد توجه قرار داده و بیان می‌دارند که:

«ما و همه‌ی دست‌اندرکاران فرهنگ در کشور باید باور کنیم که امروز آماج تهاجمات فرهنگی دشمنانمان هستیم؛ هم به صورت آمیختن فرهنگ انقلابی ما با چیزهایی که آن را از خلوص و کارایی می‌اندازد و هم به صورت مانع تراشیدن بر سر تربیت انسانهای کارآمد و متخصص که بتوانند همه‌ی امور کشور را اداره کنند. شکی نیست که دشمن نسبت به همه‌ی اینها، به صورت جذب و ربودن و دزدیدن مغزها و استعدادهای درخشان از میان ما، برنامه‌ریزی کرده است. این را هم می‌دانیم که این برنامه‌ریزی، نسبت به همه‌ی کشورهای جهان سوم و از جمله کشور ما شده است.

آنها با توجه به انقلاب اسلامی و خطراتی که برای استکبار دارد، نسبت به کشور ما به‌طور ویژه برنامه‌ریزی کردند تا نگذارند در این‌جا مغزهای کارآمد و درخشان و استعدادهای برجسته رشد کنند یا بمانند. آنها برنامه‌ریزی دارند و پول خرج می‌کنند و اصلاً دستگانهایی برای شناسایی استعدادهای درخشان کشورهای مختلف دارند تا آنها را چه در دوران کودکی و نوجوانی و جوانی و چه در دوران به ثمر رسیدگی و کارایی بر بایند.» (امام خامنه‌ای، 68/9/21، دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی)

ایشان همچنین بر این موضوع تأکید داشته که حمایت از نخبگان زیربنای ارتقاء سازمانی و ساختاری جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. در این ارتباط بیان می‌دارند که: «کسانی که با نظام جمهوری اسلامی و با هویت اسلامی ملت ایران بشدت مخالفند و آن را بر خلاف منافع خودشان می‌دانند، به خاطر پشتیبانی مردم از نظام جمهوری اسلامی، درمانده‌اند؛ و الا قدرتهای مادی دنیا بمب اتم و توپ و تانک و اراده‌های خبیث و خدانشناسی و بی‌رحمی و سنگدلی کم ندارند. آن چیزی که تا امروز مثل سدی جلوی تعرض آنها را به نظام جمهوری اسلامی گرفته، حضور شما مردم است. هر چیزی که دیدید دشمن روی آن حساسیت نشان می‌دهد، شما هم روی آن حساس بشوید و بفهمید که دشمن از این‌جا می‌خواهد رخنه کند. وقتی که می‌بینید دشمنان خبیث، نسبت به ملت و انقلاب و پایبندی مردم به انقلاب تبلیغات می‌کنند، بدانید که دشمن از پایبندی مردم به انقلاب و از حضور آنها در صحنه‌های انقلاب می‌ترسد. حضور شما در صحنه‌های انقلاب و هوشیاری و آمادگی‌تان، دشمن

را مایوس خواهد کرد» (امام خامنه‌ای، 1369/9/7، بیانات در دیدار نیروهای مقاومت بسیج، پرستاران و جمعی از پرسنل نیروی دریایی ارتش).

بهره‌گیری از نیروهای مستعد بخشی از جهاد علمی در تفکر امام خامنه‌ای محسوب می‌شود. ایشان بر این موضوع تأکید داشتند که: «مبارزه با امریکا در میدان علم هم صدق می‌کند. آن‌جا هم از این‌که پیشرفت علمی داشته باشیم، ناراحتند. از پیشرفت علمی مردم ما ناراحتند؛ از پیشرفت اقتصادی مردم ما ناراحتند؛ از این‌که دولت بتواند خدمتی به مردم بکند و گره‌ای از مشکلات مردم باز شود، ناراحتند. هر کس به عقب‌ماندگی علمی کمک کند، به نفع امریکا کار کرده است. هر کس کمک کند به این‌که دولت نتواند خدمات لازم را انجام دهد چه قوه مجریه، چه قوه قضائیه و چه قوه مقننه برای امریکا و در خدمت امریکا کار کرده است.

هر کس فکرها و نظرات امریکاییها را در روزنامه‌ها و تریبونها بیان کند، به نفع امریکا کار کرده است. یکی از سخت‌ترین جهادها این است که در مقابله با هجوم افکار و فرهنگهای غلط و انحرافی و درک غلط جمعی از مردم، انسانی که حق را می‌شناسد، بایستد و بخواهد از حق دفاع کند و با بیان، با فکر، با منطق و با سلاح زبان و قلم، ذهنها را به سمت آنچه درست است هدایت کند. این، از آن جهادهای بسیار دشوار است و شهید مطهری، این جهاد سخت را سالهای متمادی انجام داد.» (امام خامنه‌ای، خطبه‌های نماز جمعه تهران 82/8/23)

مقابله با تهدیدات و نگرش مقام معظم رهبری بدون توجه به شاخص‌های علم محور حاصل نمی‌شود. به‌طور کلی می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که هرگونه قدرت بدون توجه به نشانه‌هایی از جمله آگاهی و تولید علم امکان‌پذیر نخواهد بود اگر ایران به‌عنوان ام‌القرای جهان اسلام ایفای نقش می‌کند، در آن شرایط نیازمند بهره‌گیری از ابزارها و آموزه‌هایی است که زمینه‌های لازم برای تثبیت قدرت از طریق فرآیندهای نرم‌افزاری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به‌طور کلی، مقابله با تهدیدات نرم براساس رهیافت مقام معظم رهبری در قالب جلوه‌هایی از تولید قدرت نرم، جنبش نرم‌افزاری و علم‌گرایی می‌باشد.

ایشان با یک نگاه جامع به نقش علم، هرگونه پیشرفت و توسعه در جامعه را براساس علم‌گرایی موردتوجه قرار می‌دهد. لازم به توضیح است که در لوزی پیشرفت ایران اسلامی به موازات موضوعاتی از جمله علم، لازم است تا شاخص‌های دیگری همانند معنویت، زندگی و تلاش سازمان‌یافته مورد توجه قرار

گیرد. ایشان در تبیین کاربرد علم در تولید قدرت نرم‌افزاری بر این موضوع تأکید داشته‌اند که: «علم را برای خدمت، برای معنویت، برای پیشرفت فضائل انسانی، برای دفاع حقیقی از حقوق انسان باید فراگیریم. ثروت ملی و اقتدار ملی باید برای این باشد که این ملت بتواند برخلاف سنت رایج جهان، پرچم عدالت را در دست بگیرد. به کسی زور نگوییم؛ به مظلوم کمک کنیم؛ با ظالم مقابل و مواجه شویم؛ جلوی ظالم را بگیریم.

سازماندهی جنبش مقاومت علیه نظام سلطه معطوف به شرایطی است که بتوان با نشانه‌های تهدید مقابله کرد. مقام معظم رهبری این موضوع را در تبیین رابطه بین قدرت نرم، علم‌گرایی و ضرورت مقابله با تهدید مورد توجه قرار می‌دهند. ایشان تأکید دارند که: «شما فکرش را نکنید؛ اگر توی این دنیایی که سکه رایج عبارت است از ظلم و زورگویی و استکبار و استعمار و استثمار ملت‌ها و هر کسی که قدم در جاده دانش و علم و پیشرفت می‌گذارد، همین راه را دنبال می‌کند (یک عده‌ای زور می‌گویند، یک عده‌ای هم زور را می‌پذیرند؛ سلطه‌گر و سلطه‌پذیر، که در مجموع نظام سلطه را به‌وجود می‌آورند.)

اگر در این شرایط یک ملتی قد علم کند، ظالم باشد، قدرت داشته باشد، حرف برای زدن داشته باشد و بتواند صدای خودش را به دنیا برساند، دارای فناوری پیشرفته و ابزارهای گوناگون ارتباطی باشد، دارای قدرت تبلیغاتی باشد، دارای انسان‌هایی با اعتماد به نفس بالا باشد و با این نظام سلطه مواجهه و مقابله کند؛ آنجایی که همه دست به دست هم می‌دهند تا یک ملت را مظلوم کنند، زیر پا له کنند، او به دفاع از آن ملت سینه سپر کند، ببیند در دنیا چه اتفاق عجیبی رخ خواهد داد؛ وضع دنیا دگگون خواهد شد.

برای این هدف کار کنید، علم را برای این فراگیرید، دنبال این باشید (این لازم است) والا اگر روشی که علم‌آموزان و صاحبان علم در دنیا در این 200 سال 300 سال دنبال کردند، ما هم ته صف آنها بایستیم، راهی که آنها رفتند، ما هم همان راه را برویم، اینکه هنری نیست؛ اینکه هدف نیست که انسان از جان خودش برای آن مایه بگذارد. ما بایستی راه جدیدی را باز کنیم.» (بیانات امام خامنه‌ای، 1389/7/14)

تیم‌گیری

فرایندهای تحول نظام ژئوپلیتیکی نشان می‌دهد که نیروهای اثرگذار بر معادله قدرت در سال‌های بعد از جنگ سرد در قالب کنش نیروهای هویت‌بخش شکل گرفته است. هویت سیاسی به‌عنوان نشانه مقاومت در برابر قالب‌های معنایی، مفهومی، ساختاری و ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. ادبیات سیاسی و ژئوپلیتیکی انعکاس‌دهنده نمادهای معنایی در نظام جهانی در حال گذار محسوب می‌شود. نشانه‌های چنین فرایندی را می‌توان به‌شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

- ظهور اسلام‌گرایی منجر به فرسایش و تخریب اروپامداری در اندیشه قدرت و رهیافت‌های ژئوپلیتیکی گردیده است.
- در دوران جنگ سرد، کشورهای مسلمان برای ارتقاء میزان کارآمدی و اثربخشی سیاسی نیازمند همکاری با جهان غرب و بهره‌گیری از ادبیات مفهومی تولیدشده در نظام جهانی غرب‌محور و اروپامدار بوده‌اند. در این دوران، جهان غرب توانست امپراتوری نامرئی خود را از طریق تولید اندیشه‌های راهبردی گسترش دهد.
- از زمان پیروزی انقلاب اسلامی الگوهای کنش بازیگران در کشورهای اسلامی با تغییراتی همراه گردید. مطالبات سیاسی براساس واژگان و مفاهیم اسلامی و بومی انجام پذیرفت. گروه‌های اسلامی که در قالب کنش هویتی قرار داشتند به این جمع‌بندی رسیدند که می‌توان هویت خود را بدون اتصال به مفاهیم، ادبیات و انگاره‌های غربی تثبیت نمود.
- تعبیر و مفاهیم اسلامی را باید به‌عنوان مرز جدید جدال ژئوپلیتیکی با اروپامداری غرب‌محور دانست. جهان غرب برای از بین بردن اراده معطوف به کنش گروه‌های اسلامی، اراده آنان را هدف قرار داده بودند. هویت‌گرایی اسلامی و بومی‌سازی مفاهیم ژئوپلیتیکی به‌مفهوم آن است که اسلام‌گرایی می‌تواند مرکز جدیدی را در نظام چندمرکزی ایجاد نماید.
- مرکززدایی جهان غرب و اروپامداری فضایی را ایجاد کرده است که مجموعه‌های مختلف فرهنگی بتوانند در آن واژگان سیاسی مختلفی را جدا از ادبیات، مفاهیم و رهیافت‌های تولید شده در جهان غرب جست‌وجو نمایند. چنین فرایندی می‌تواند مشروعیت گفتمانی جهان غرب را که برای مدت‌های طولانی مبتنی بر نگرش شرق‌شناسانه و اروپامدار قرار داشته است را با چالش و بحران مشروعیت روبه‌رو سازد.

فهرست منابع

۱. امام خامنه‌ای، بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در 68/9/11.
۲. امام خامنه‌ای، بیانات در دیدار با نیروی مقاومت بسیج، 69/9/7.
۳. امام خامنه‌ای، بیانات در دیدار با دانشجویان، 89/7/14.
۴. امام خامنه‌ای، بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، 82/8/23.
۵. ارگانسکی، ای. اف. ا.ک، سیاست جهان، ترجمه حسین فرهودی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵).
۶. حقیقت، سیدصادق، مبانی، اصول و اهداف سیاست خارجی دولت اسلامی، (قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵).
۷. رضائی، روح‌الله، چارچوب تحلیلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰).
۸. قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۰).
۹. محمدی، منوچهر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶).
۱۰. مورگنتا، هانس جی. سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴).
۱۱. هالستی، کی. جی مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه مسعود طارم سری و بهرام مستقیمی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳).
12. Khadduri, Majid, *Islamic Law of Nations*, (Baltimor: Johns Hopkins University, 1966).
13. Sampson, Anthony, *Anatomy of Foreign Policy*, (New York: Harper & Row, 1982).

